

تبیین جامعه‌شناختی تمایزات خشونت سیاسی

پیش و پس از انقلاب مشروطیت ایران^{۱*}

حسین نوری‌نیا^۱، تقی آزاد ارمکی^۳، حمیدرضا جلائی‌پور^۲، حسین آبادیان^۴

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۹)

چکیده

پیش از پیروزی مشروطه، هویت‌های جمعی عمدتاً متکی به خاندان، طایفه، ایل، محله، دین و مذهب بود، که می‌توان آن را «هویت منتسب» نامید. منازعات قدرت که منجر به بروز خشونت سیاسی می‌شد، بر حسب ظرفیت‌های اجتماعی این هویت‌ها بروز پیدا می‌کرد. نقطه اتکای این خشونت، مشروعیت الهی قدرت بود که در نهایت، منازعات خشونت‌بار به بازتولید مناسبات اجتماعی موجود می‌انجامید. پس از مشروطه با شکل‌گیری سازمان‌های نوین و برآمدن هویت‌های سازمانی و «مکتسب» تجددگرایانه و روند رو به رشد شهرنشینی، نقطه اتکای خشونت سیاسی، از یک سو قانون به مثابه انتظام‌بخش زندگی نوین، و از سوی دیگر آرمان‌های انقلابی شد که خود را در سازمان‌دهی‌های حزبی، فرقه‌ای و نیز مخفی نشان می‌داد. این مقاله به روش تحلیل تاریخی نشان می‌دهد خشونت سیاسی از قواعد نانوشته، هویت‌های منتسب، نقش‌های محول، اراده شخصی، انتساب طایفه‌ای، اعتقادی، تداوم نظم موجود، سخت‌کشی و حذف افراد مشخص، به همراه تغییرات اجتماعی و اقتصادی، به خشونت سیاسی با قواعد نوشته شده، هویت‌های مکتسب، نقش‌های محقق، انتساب سازمانی، سهل‌کشی، حذف مناسبات مشخص برای درانداختن مناسبات نوین ایدئولوژیک تغییر کرد.

واژه‌های کلیدی: انقلاب مشروطه، خشونت سیاسی، ایدئولوژی، سازمان‌های انقلابی، سوسیالیسم.

* مقاله علمی - پژوهشی

Doi: <https://doi.org/10.22034/jss.2024.2010476.1795>

^۱ مستخرج از رساله دکتری مسائل اجتماعی ایران با عنوان «تبیین جامعه‌شناختی خشونت سیاسی در ایران معاصر(از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی)» (۱۴۰۲)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

^۲ دانشجوی دکتری مسائل اجتماعی دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی. h.noorinia44@gmail.com

^۳ استاد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران. t.azad@ut.ac.ir

^۴ دانشیار، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران. jalaeipour@ut.ac.ir

^۵ استاد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی. abadian@ikiu.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

ایران از پیروزی مشروطه به این سو، وارد دنیای جدیدی شد و «توانست نظام نهادهای نوآئینی را ابداع» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۵) و مؤسسات تمدنی نوین را تأسیس کند (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶؛ خرد، ۱۳۹۷). هر چند گام‌هایی اندک از این ورود به دنیای جدید پیش از مشروطه برداشته شده بود، ولی مشروطه نیروی پیش‌ران بنیادین ورود به این دنیا بود و توانست امکان‌ها و فرصت‌ها و ضرورت‌های تغییر مناسبات اجتماعی و سیاسی را در ایران فراهم آورد. از این رو، بیهوده نیست، دنیای پیش از مشروطه ایران را که هزاره‌های پرافت و خیزی را پشتوانه خود دارد، به جهت قوام و تداوم و سیطره نوعی از مناسبات اجتماعی و سیاسی که با تفاوت‌های اندک در دوره‌های گوناگون، شباهت‌های بسیاری داشت، دنیای «قدیم» ایران زمین و دنیای پس از مشروطه را به جهت شکل‌گیری سامان جدید زندگی اجتماعی و انبساط نهادی، دنیای «جدید» ایرانیان بدانیم (طباطبایی، ۱۳۹۸؛ آبادیان، ۱۳۹۲). این تقسیم‌بندی لزوماً نه به معنای رویارویی با دو هویت کاملاً متفاوت و متضاد، بلکه به معنای شکل‌گیری دنیایی جدید با اندیشه و مبانی متفاوت، به همراه بسط و تداوم وجوهی از «قدیم» و حتی تحول وجوهی از قدیم متناسب با دنیای «جدید» است. این بسط در سه لایه قابل مشاهده است: اول، از دست رفتن بخشی از آن چه به قدیم تعلق داشت و به جای ماندن یاد و خاطر و تاریخ آن و جایگزین شدن عناصری از دنیای جدید به جای آن‌ها، مانند مکتب‌خانه‌ها و جایگزینی مدارس نوین و یا از بین رفتن بسیاری از پیشه‌ها به جهت فقدان ضرورت کارکردی‌شان (شهری‌باف، ۱۳۷۱)؛ دوم، تداوم بخشی از قدیم در حیات اجتماعی نوین و یا در برخی از لایه‌های اجتماعی در دنیای جدید، مانند بسیاری از سنن پیشین بویژه نوروز و یا موسیقی سنتی؛ و سوم تغییر بخشی از میراث دنیای قدیم بر حسب شرایط و نیازها و ضرورت‌های دنیای نوین فارغ از دوگانه‌انگاری سنت - مدرنیته، مانند موسیقی ملی پس از مشروطه (انگلیش و خیاطی، ۱۳۹۹) و یا تدوین قانون مدنی (کاظمی، ۱۳۹۸). این مقاله جای بسط این سه لایه و حوزه‌های اجتماعی و عملکردی‌شان نیست، و تنها با بیان این سه لایه، اشاره دارد که مشروطیت ایران، نقطه گرانگه تغییرات بنیادین مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایرانیان، متفاوت از سیر تحولات پیش از آن و نوعی «از جا کندگی» بوده است؛ به طوری که تمام دوران پیش از مشروطه را با همه تفاوت‌هایش می‌توان با چند ویژگی مشترک توصیف کرد، همان گونه که تمام دوران پس از مشروطه را نیز می‌توان با عناصر و ویژگی‌هایی شناسایی کرد. بنابر این،

بسیاری از پدیده‌های اجتماعی از جمله خشونت سیاسی در نسبت با این گرانگه و در پس و پیش از آن قابل بررسی است.

خشونت، هر نوع رفتار برنامه‌ریزی شده اعم از فیزیکی و غیرفیزیکی با بهره‌گیری از وسایل (به معنای وسایل مادی و غیرمادی) است که معمولاً در جهت حذف دیگری و رقیب مورد استفاده قرار می‌گیرد. این حذف می‌تواند از حذف نسبی (یعنی کاهش قدرت و توان) اثرگذاری بر فرد و یا جامعه (مانند آن چه در جوامع باز رخ می‌دهد) تا حذف فیزیکی به طور کامل (مانند آن چه بیش‌تر در جوامع محدود قابل مشاهده است) و نیز حذف مناسبات اجتماعی و در انداختن مناسبات نوین را شامل شود. خشونت سیاسی بنابر این، معطوف به قدرت سیاسی است. این خشونت در دو گروه جای می‌گیرد: خشونت از سوی قدرت سیاسی مسلط و خشونت از سوی گروه‌های مدعی قدرت و معارض قدرت مسلط که گاه با خشونت توده‌ای نیز همراه است. خشونت سیاسی به عنوان نیروی قاهره معطوف به قدرت سیاسی و دارای عنصر فرهنگی واجد مقبولیت، در طول تاریخ ایران نیز از دو سوی قدرت سیاسی حاکم و افراد و گروه‌های معارض کاربرد داشته است و چون به قول هانا آرننت^۱ همراه با استفاده از «لوازم و عدوات» بوده (آرننت، ۱۳۵۹: ۱۴)، اشکال و شیوه‌های بسیار متنوعی یافته است؛ قتل و کشتار به شیوه‌های گوناگون، اذیت و آزار و شکنجه، حصر و تبعید، غارت و تملک دارایی‌ها، محرومیت از کار و فعالیت اجتماعی و تنگ کردن معیشت، نسبت دادن اتهامات و برچسب‌های اجتماعی تهدید و محدودکننده زندگی و تبلیغات منفی و حتی در دوران اخیر به گفته تورز^۲ اعمال سیاست‌های نئولیبرالی در حذف یارانه‌ها (تورز، ۲۰۱۸: ۳۸۱) و فشار زندگی به لایه‌هایی از اقشار اجتماعی، از جمله اشکال خشونت سیاسی است که هر کدام به تناسب خود دارای ابزار و وسایل و روش‌های متنوعی بوده است.

نگاهی بر فراز تاریخ خشونت خونبار سیاسی در ایران نشان می‌دهد که حفظ قدرت مرکزی، ضرورت دادگری، رهایی از ستمگری و مبارزه با ظلم، ضعف قدرت مرکزی در اعمال قدرت و برقراری نظم، و ناتوانی حکومت در تأمین امنیت و تلاش برای به دست آوردن قدرت از سوی معارضان حکومت، محور اصلی خشونت‌ها بود (آرتور، ۱۳۷۴؛ سیوری، ۱۳۷۳؛ سینایی، ۱۳۸۴-۱۳۸۵؛ ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴). قدرت مرکزی برای حفظ و تداوم سلطه که ضرورت برقراری

^۱ Hannah Arendt

^۲ Torres, M. G.

امنیت محسوب می‌شود به نزاع با رقبای خود و سرکوب سرکشان محلی می‌پرداخت. مردم نیز با اتکای به هویت‌های جمعی در شرایط بحران ناشی از ستمگری، قحطی و عدم احساس دادگری، و نیروهای معارض در شرایط ناتوانی و فتور حکومت در برقراری نظم و امنیت، و البته متکی بر ارزش‌های مستتر در سنت، گاه دست به اعتراض و سلاح می‌بردند. این روند از پیروزی جنبش مشروطیت در ایران دچار پیچی تاریخی شد و خشونت سیاسی و جوهی آرمانی و متکی به نظام‌های ایدئولوژیک و قالبی سازمانی یافت.

رویاری و مواجهه ایرانیان با تمدن غرب و آگاهی‌بخشی روشنفکران پیشامشروطه مانند محمدخان سینکی مجدالملک، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده (حائری، ۱۳۶۴)، «خاستگاه تکوین نوعی از آگاهی نوآئین» ایرانیان شد (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۵). اما، تکوین آگاهی، در سطح شناخت از وضعیت تمدن غرب و عقب‌ماندگی ایران باقی نماند و با ورود آرام برخی عناصر تمدنی و فرهنگی آن تمدن و نیز برآمدن ایدئولوژی‌های متنوع تداوم یافت و با فروپاشی نظم کهن و استقرار مشروطه، فضای اجتماعی عرصه حضور پر رنگ ایدئولوژی‌ها و اثربخشی سیاسی آنان شد. از هنگامه مشروطه به این سو، ما با چنین معرفت و شناختی به عنوان یکی دیگر از منابع شناخت مناسبات اجتماعی مواجه هستیم. برآمدن ایدئولوژی‌ها هم مصادف است با تغییر در مناسبات اجتماعی در ایران و هم اثرگذار بر این فرایند. چرا که، خواه ناخواه با برآمدن مشروطیت، فرایند تحولات ساختاری - کارکردی طی می‌شد، اما ایدئولوژی‌ها بر روند و جهت و اثرات آن تأثیرات عمیقی گذاشتند. مشروطه تنها مشروط کردن قدرت به قواعد قانونی نبود، بلکه اندیشه و نظامی نوآئین بود که با خود الزامات ساختاری نوین، گسترش و تنوع کارکردی و بسط نهادی - سازمانی و تقویت شهرنشینی و حتی تغییر در مبانی معرفتی را به همراه می‌داشت. تلاش برای تفکیک قوا، امکان مشارکت سیاسی عموم ایرانیان، تدوین قوانین گوناگون برای دادرسی‌ها و اخذ مالیات‌ها، گسترش بهداشت و آموزش نوین و ایجاد زیرساخت‌های ارتباطی نشان می‌داد از یک سو کاهش و محدود شدن اعمال اراده شخصی در انتظام امور اجتماعی و از سوی دیگر برآمدن هویت‌های نوین سازمانی اجتناب‌ناپذیر است. به تبع این تغییرات و تحولات نسبتاً عمیق در جامعه و ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، انتظار می‌رفت، در نوع، میزان و چگونگی خشونت سیاسی تغییرات ملموسی قابل مشاهده باشد؛ به عبارتی دیگر، اگر، مشروطه نقطه عطف تغییرات اجتماعی متفاوت با گذشته تاریخی ایران محسوب و نیروی پیش‌برنده ورود ایرانیان به دنیای جدید در نظر گرفته شود که تمام زوایای زندگی ایرانیان را دچار تغییر و تحت

تأثیر خود قرار داده است، خشونت سیاسی نیز متأثر از آن خواهد بود و می‌توان تفاوت‌های شکلی و محتوایی آن را پیش و پس از مشروطه انتظار داشت. از این رو، این پرسش مطرح است که خشونت سیاسی پیش و پس از مشروطیت ایران دارای چه ویژگی‌ها و در نهایت چه تمایزاتی است؟ و تفاوت‌ها و تمایزات موجود، چه نسبتی با ویژگی‌ها و خصوصیات جامعه دوران خود دارد؟

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پراکنده‌ای به موضوع خشونت سیاسی در ایران بویژه ایران معاصر پرداخته‌اند که در سه گروه جای می‌گیرند. بخشی از مطالعات انجام شده در صدد فهم چگونگی و چرایی بروز خشونت سیاسی در ایران با ارجاع به عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روان‌شناختی بوده‌اند (دلآوری، ۱۳۷۸؛ پیوندی، ۱۳۸۴؛ قاراخانی، ۱۳۸۸؛ رضائی مقدم، ۱۳۸۱؛ اختر، ۱۳۹۹). در این زمینه کار دلآوری از ابعاد گوناگون از قوت زیادی برخوردار است و توانسته است با در نظر گرفتن سیر تاریخی موضوع و شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف، خشونت سیاسی را به عنوان برآیند شکاف‌ها مورد بررسی قرار دهد. بخشی دیگر از مطالعات به دنبال معرفی انواع خشونت سیاسی از جمله قتل و شکنجه و چرایی تمسک حکومت به این نوع خشونت‌ها بودند (جلایری، ۱۳۹۲؛ سوری لکی، ۱۳۹۲؛ عدالت‌نژاد، ۱۳۹۴؛ عاشقی، ۱۴۰۰). در این میان، پژوهش جزایری در معرفی قتل‌ها موفق‌تر بوده است. گروه سوم پژوهش‌هایی هستند که خشونت سیاسی را با عوامل اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌اند؛ پژوهش کاظمی و لطفی میری هر یک به طور جداگانه با در نظر گرفتن شاخص‌های اقتصادی روند بروز خشونت سیاسی را به بحث گذاشته‌اند (کاظمی، ۱۹۷۵؛ لطفی میری، ۱۳۹۹)، اما هیچ‌کدام از مطالعات موجود، روند تحولات خشونت سیاسی را در ایران با در نظر گرفتن روند تحولات توسعه‌ای و سیاسی در کنار تحولات ایدئولوژیک گروه‌های سیاسی به بحث نگذاشته‌اند، تا از خلال آن با مفهوم‌پردازی ابعاد خشونت سیاسی و استخراج ویژگی‌های آن، تمایزها و تفاوت‌های آن را در دوره‌های مختلف بکاوند.

رویکرد نظری

خشونت در سه لایه قابل بررسی علمی است: خشونت به مثابه واقعیت اجتماعی، به عنوان آسیب اجتماعی و در قامت مسأله اجتماعی. خشونت، در تعریفی دورکیمی واقعیتی اجتماعی است؛ به این معنا که خشونت نیز هم‌چون پدیده‌های اجتماعی، شیوه‌های عمل و فکر و احساس است «که در بیرون از فرد وجود دارد و از قدرت و قوت اجباری برخوردار است و بوسیله آن خود را بر فرد

تحمیل می‌کند» (دورکیم، ۱۳۴۵: ۲۶) و به همین جهت دارای قواعد و هنجارهایی است که در آن چارچوب تعریف و معنا می‌شود، و بر حسب نگرش ذهنی ما تغییر نمی‌کند (کرایب، ۱۳۸۶: ۷۰). از این زاویه، امری بهنجار و طبیعی نیز هست و نمی‌توان در نگاه نخست، آن را امری مرضی و آسیب‌شناختی دانست؛ چرا که از ویژگی‌های اجتماعات و جوامع انسانی است. بنابراین، دارای علت فاعلی است و می‌توان درباره آن تبیینی تاریخی از چگونگی و چرایی شکل‌گیری آن داد، و نیز دارای کارکردی است که می‌توان نوع و میزان اثرگذاری آن را بر زندگی اجتماعی بررسی کرد. از این دیدگاه، خشونت، فارغ از چگونگی و چرایی به وجود آمدنش، واجد کارکردی است که در شرایط عادی جامعه به تداوم نظام اجتماعی یاری می‌رساند و کاربرد آن در چارچوب‌های پذیرفته شده، «کمک به مرزبندی و تقویت محدوده‌های اجتماعی می‌کند، و بنابر این در همبستگی جامعه دخیل است». علاوه بر این که از نگاه دورکیمی، خشونت را می‌توان به عنوان سازوکار تغییر اجتماعی هم در نظر گرفت (کرایب، ۱۳۸۶: ۷۲). شاید به همین دلیل باشد که از یک سو کاربرد خشونت از سوی حکومت‌ها در طول تاریخ در مقابله با متجاوزان به حریم‌های فردی و جمعی، از سوی اجتماعات و جوامع انسانی پذیرفته شده بوده است، و در نگاه وبر^۱، کاربرد آن از ویژگی‌های اصلی دولت محسوب می‌شود، و از سوی دیگر کاربرد بیش از حد خشونت از سوی حکومت (اعم از تجاوز جانی و مالی نسبت به افراد تحت حکمرانی)، زمینه‌های تغییر اجتماعی را نیز فراهم می‌آورد و به جنبش‌های اجتماعی مشروعیت می‌بخشید. در نگاه دورکیم^۲ این موضوع، منوط است به وجود نوعی از تعادل بین واقعه اجتماعی و نوعیت جامعه؛ چرا که «واقعه اجتماعی برای فلان نوع اجتماعی تنها نسبت بدوره معینی از رشد خود بهنجار نامیده می‌شود» (دورکیم، ۱۳۴۵: ۸۱). بنابراین، اگر میزانی از انواع خشونت در سرکوب مخالفان و معارضان سیاسی مانند گردن زدن، قتل عام خانوادگی، شکنجه دادن و اعمال محرومیت‌های سخت، امری پذیرفته شده از سوی جامعه مثلًا ۴۰۰ سال پیش و بهنجار تعریف می‌شد، همان خشونت‌ها برای همان اقدامات، برای جامعه کنونی امری طبیعی و بهنجار نیست. هر چند این را نیز می‌دانیم که «هیچ جامعه‌ای در برخورد با خشونت، نمی‌تواند آن را کاملاً از میان بردارد» (نورث، والیس و واینگاست، ۱۳۹۷: ۴۱). اما فارغ از ابعاد طبیعی و بهنجار خشونت، در صورت ناهمزمانی آن با نوعیت جامعه، خشونت به عنوان آسیب و مسأله اجتماعی بروز می‌کند. آن جایی که اثرگذاری و کارکرد خشونت در سطح روابط فردی و

¹ Max Weber

² Emile Durkheim

گروهی باقی بماند و در سطوح کلان، نظام اجتماعی را با خود درگیر نکند، به عنوان آسیب اجتماعی شناخته می‌شود؛ به عنوان مثال، خشونت در روابط خانوادگی علیه زنان یا کودکان، و یا در اختلافات بین فردی یا گروهی در قالب نزاع‌های افراد که ممکن است به قتل هم بیانجامد. هر چند این نیز در نظر دورکیم تا میزان و اندازه‌ای، با در نظر گرفتن مرحله‌ای که جامعه در آن است، امری مرضی و نابهنجار تلقی نمی‌شود. اما سطحی دیگر از خشونت وجود دارد که به عنوان مسأله اجتماعی بروز می‌کند و موجب اختلال در عملکردهای نهادی و شکست سرمایه اجتماعی و کاهش انسجام و همبستگی اجتماعی می‌شود و روند تحولات رو به رشد جامعه را با اختلال مواجه می‌کند و یکی از موانع اصلی و عمده توسعه‌یافتگی می‌شود (عبداللهی، ۱۳۸۲)؛ چرا که مسأله اجتماعی با توسعه و دنیای جدید پیوند دارد (معیدفر، ۱۳۷۹: ۶۷). خشونت سیاسی، «واضحترین جلوه قدرت یا اقتدار» سیاسی است و «سیاست سراسر مبارزه‌ای است برای کسب قدرت» (آرنت، ۱۳۵۹: ۵۴). از این رو، یکی از اشکال خشونت به مثابه مسأله اجتماعی هنگامی رخ می‌دهد که تضاد بین نظام سیاسی و نیروهای سیاسی با هدف حذف تمام عیار طرف مقابل از صحنه سیاسی و یا دریافت امتیازی متفاوت شکل می‌گیرد، اما، ظرفیت‌های اجتماعی را در فرایندهای توسعه‌ای تحلیل می‌برد؛ چرا که «خشونت باید مهار شود تا توسعه روی دهد» (نورث، والیس، وب و وینگاست، ۱۳۹۴: ۲۴).

از آن جا که واقعه اجتماعی در بستر اجتماعی خود واجد گونه‌های متعدد است، باید نوع و گونه جامعه را تشخیص داد. نگاهی به گونه‌شناسی‌ها به رغم تفاوت‌های بسیاری که در وجوه هستی‌شناسی و روش‌شناسی آنان وجود دارد، نشان می‌دهد، نقطه کانونی تعریف گونه‌ها، نوع روابط اجتماعی است. در سیر تحولات اجتماعی، جوامع بشری از سادگی در روابط اجتماعی به پیچیدگی در این روابط میل کرده‌اند. این پیچیدگی در روابط ناشی از گذر از روابط شخصی به عنوان مبنای توزیع‌کننده امتیازات با محوریت رأس هرم قدرت سیاسی، به روابط غیرشخصی در قالب اشکال گوناگون سازمانی برای امکان ورود به هر نوع فعالیت اقتصادی، سیاسی و ... بدون هیچ محدودیتی و تضمین حاکمیت قانون بدون تبعیض برای همه شهروندان است (نورث و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰-۱۲). بر این مبنای، می‌توان از دو گونه کلی جامعه یا دوران یاد کرد: دوران قدیم و دوران جدید، دوران سنت و دوران مدرن، دوران جامعه طبیعی و دوران جامعه باز، که سیر تحول آن با تمایز اجتماعی و تفکیک ساختی - کارکردی قابل فهم و تبیین است. با اذعان به این که روند تحول این گونه‌ها لزوماً خطی نیست، هر کدام از این جوامع و دوران‌ها دارای ویژگی‌هایی است که وجوه ممیزه هر یک از دیگری می‌شود. آن چه موجب این تفاوت می‌شود، نه فقط تمایز اجتماعی و

تخصص کارکردی است، بلکه فراتر از آن، نوعی «کنده شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی همکنش و تجدید ساختار این محیطها در راستای پهنه‌های نامحدود زمانی - مکانی است» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۶). از این رو، دوران جدید با انقطاع‌های عمیقی نسبت به گذشته شناسایی می‌شود که «صرف شتاب دگرگونی»، «پهنه دگرگونی» و «ماهیت نهادهای مدرن» از ویژگی‌های اصلی آن محسوب می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۴: ۹). با در نظر گرفتن این ویژگی مهم کنده شدگی و انقطاع دو نوع جامعه قدیم و جدید را می‌توان در قالب زیر از یکدیگر تفکیک کرد:

جوامع قدیم: حضور پر قدرت نهادهای اصلی زندگی اجتماعی و سازمان‌یافتگی کمتر (دورکیم، ۱۳۹۶)، تجمیع قوای سیاسی و حکومت استبدادی یا مطلقه (منتسکیو، ۱۳۶۲)، تحکیم فرمانبرداری از هسته اصلی قدرت، تسلط روابط نخستین و غیررسمی، «روابط اجتماعی سازمان یافته در جهت مناسبات شخصی» (نورث و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰-۱۲)، همبستگی‌های مبتنی بر تبار، اصالت هویت‌های جمعی انتسابی، اعتبار اجتماع و جماعت، اهمیت داشتن نقش‌های محول، محوریت عرف و سنت و قواعد نانوشته در تنظیم روابط و کنش‌های اجتماعی، مقبولیت احکام تنبیهی (دورکیم، ۱۳۹۶)، وضعیت طبیعی مبتنی بر سازمان‌های خویشاوندی (نورث، ۱۳۹۷).

جوامع جدید: تنوع بیشتر نهادها با فرایند تمایز اجتماعی و سازمان‌یافتگی بیشتر و پیچیده‌تر (دورکیم، ۱۳۹۶)، تفکیک قوای سیاسی و افزایش حدود آزادی (منتسکیو، ۱۳۶۲)، تحکیم مشارکت اجتماعی و توزیع قدرت، تسلط روابط ثانویه و رسمی در روابط اجتماعی، همبستگی مبتنی بر سازمان‌های نوین، اصالت هویت‌های جمعی اکتسابی، اعتبار فردیت، اهمیت یافتن نقش‌های محقق، محوریت قانون و قواعد نوشته شده در تنظیم روابط اجتماعی، مقبولیت احکام ترمیمی (دورکیم، ۱۳۹۶)، جوامع مدنی غنی و فعال همراه با سازمان‌های فراوان (نورث و دیگران، ۱۳۹۷).

خشونت سیاسی در این دو گونه جامعه، واجد تفاوت‌های عمیقی است و با شکل‌گیری سازمان‌های نوین قانون‌مدار، از حوزه اختیارات فردی و شخصی صاحبان قدرت خارج می‌شود و به میزان پیشرفت و پیچیدگی جوامع از میزان خونباری و وجوه تنبیهی و تلافی‌جویانه آن کاسته و ابعادی نرم، ترمیم‌مدار و بازگشت‌پذیر پیدا می‌کند. آن چه این شرایط را پایدار می‌کند، در کنار فرایند خود به خودی تقسیم کار اجتماعی، شتاب و پهنه دگرگونی و ماهیت ذاتی نهادهای مدرن است؛ چرا که با نهادینه شدن تقسیم کار اجتماعی مدرن و شتاب و گستردگی روزافزون آن و تنوع نهادی و پیچیدگی سازمان اجتماعی و اهمیت یافتن هویت‌های اکتسابی و نقش‌های محقق

و روابط رسمی، مبارزه سیاسی نیز ابعاد و وجوهی قانونی و حقوقی به خود می‌گیرد و از منازعات خشونت‌بار دور می‌شود. ولی در شرایط بسط نهادی اقتدارگرا، سلسله مراتبی از روابط شخصی میان اشخاص قدرتمند در رأس نظام اجتماعی برای کنترل خشونت در میان اعضای ائتلاف حاکم شکل می‌گیرد که در صورت میل بیشتر به محدود کردن دسترسی به فرصت‌هایی برای سازمان‌یابی‌های نوین، خشونت سیاسی دامن زده می‌شود (نورث و دیگران، ۱۳۹۴؛ ۱۳۹۷) و عوامل نهادی مدرنیت، فرصت‌هایی را برای شکل‌گیری و مشروعیت یافتن خشونت‌های ایدئولوژیک و بسط اندیشه و عمل توتالیترسیم در نظام سیاسی و گروه‌های سیاسی فراهم می‌آورد (گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۱).

روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی است و به روش تحلیل تاریخی انجام شده است. اطلاعات مورد نظر به روش مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی متون دست اول و دوم تاریخی و با در نظر گرفتن مسبوق بودن داده‌های تاریخی به پیش‌فرض‌ها و تفسیرهای ذهنی، گردآوری شده است (ملائتی توانی، ۱۳۸۸: ۲۸). از آن جا که با این روش می‌توان مسیر و آهنگ دگرگونی‌های اجتماعی را دریافت (ساروخانی، ۱۳۸۸: ۲۰۳)، سیر تحول خشونت سیاسی در دو دوره تاریخی پیش و پس از مشروطه، مفهوم‌سازی و تمایزات موجود کشف شده است. این مقاله، به دنبال شرح رویدادهای تاریخی و بررسی خشونت‌های ثبت شده نیست، بلکه تلاش می‌کند نحوه ظهور رویداد را در زمینه و بستر آن مورد توجه قرار دهد. از این رو، نمونه‌هایی از رویدادهای خشونت‌بار را بستر اجتماعی رویداد که مورد توجه دارد، تا با نوعی بازبینی و سازماندهی مجدد رویداد بر حسب ویژگی‌های مستتر در دوران رخداد (آبادیان، ۱۳۹۲: ۱۷)، به نوعی مفهوم‌سازی دست یابد. برای پیش از مشروطه به کتاب‌های برخی از اندیشمندان آن دوران مانند تنسر و خواجه نظام‌الملک و برخی کتاب‌های تاریخی پژوهشی در معرفی دوره‌های مختلف تاریخی مانند دوران صفویه، دوران افشاریه و قاجار، و برای پس از مشروطه به کتاب‌های تاریخی و پژوهشی تألیفی توسط پژوهشگران معاصر و پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری و نیز کتاب‌های گروه‌های سیاسی و برخی روزنامه‌های هر دوره مراجعه شده است. در این دوره، بخشی از منازعات مشروطه‌خواهی که همراه با ترور و بمب‌گذاری بود، و نیز فعالیت‌های گروه‌های سیاسی در دهه‌های بعد که به ترور و حمله‌های مسلحانه دامن زدند، توجه شده است.

یافته‌های پژوهش

خشونت سیاسی، پیش و پس از انقلاب مشروطیت ایران در دو گونه نسبتاً متفاوت قرار می‌گیرد، که در سه سطح قابل بررسی است: الف) مبانی و نقطه اتکای خشونت، دوم) اهداف و مقاصد خشونت، سوم) شکل و قالب و وسایل اعمال خشونت.

الف) مبانی و نقطه اتکای خشونت

پیش از مشروطه طی هزاران سال، خشونت سیاسی متکی به دو اصل «خدادادی بودن قدرت» و «برقراری دادگری» بود. از یک سو، جایگاه شاهی دارای پشتوانه‌ای اعتقادی بود و از سوی دیگر، عملکرد فرد قرارگرفته در این جایگاه با میزان دادگری او سنجش می‌شد. این جایگاه به او اجازه می‌داد از خشونت برای حفظ قدرت و سرکوب مدعیان قدرت و نیز مجازات متجاوزان به حریم زندگی مردم استفاده کند. همان طور که به جامعه اجازه می‌داد در صورت روی آوردن حاکم به ستمگری و از دست دادن پشتوانه اعتقادی، به مقابله با او اقدام کنند.

پیش از اسلام، مشروعیت جایگاه و قدرت پادشاه متکی به «فرّ ایزدی» بود. مبناى این فرّ هر چند از طریق خاندان به پادشاه منتقل می‌شد ولی خود را در عملکرد دادگرانه او نشان می‌داد. با اینکه بسیاری از شاهان با قدرت شمشیر، جایگاه شاهی را کسب کرده بودند، ولی این باور وجود داشت که هر کس به قدرت رسیده، دارنده فرّ است و «دارنده فرّ، برگزیده خداست» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۸۴). با این حال، همین منبع مشروعیت، به حاکم اجازه می‌داد اعمال خشونت کند. هر چند عنصر دادگری در حکمرانی و حتی اعمال خشونت نقش تعیین‌کننده‌ای داشت؛ چه «سنت دو است: سنت اولین و سنت آخرین، سنت اولین عدلست، ... و سنت آخرین جورست» (ابن اسفندیار، ۱۳۵۴: ۵۵). خروج شاه از حوزه دادگری و گام گذاشتن در وادی جور، یکی از عواملی است که به افول فرّ ایزدی او می‌انجامید و قیام عمومی را مشروعیت می‌بخشید؛ مانند از دست رفتن فرّ جمشید و برآمدن ضحاک (شاهنامه، ۱۳۷۵، ج ۱، ابیات ۴۷۵-۷۸۵: ۳۸)، و یا بیدادگری هرمز پسر انوشیروان در دو سال اول حکومت خود که همه وزیران و نزدیکان پدر را کشت (شاهنامه، ۱۳۷۵، ج ۵، ابیات ۴۲۳۴۶-۴۲۳۴۹: ۱۴۶) و بعدها او را از شاهی خلع کردند و داغ بر چشمانش نهادند و پسرش پرویز را بر تخت شاهی نشاندند (شاهنامه، ۱۳۷۵، ج ۵، ابیات ۴۴۱۶۰-۴۴۱۶۳: ۲۳۶). با این حال، پادشاه، مرجع تظلم‌خواهی بود و در صورت ستمگری ارکان حکومت نسبت به دیگران، افراد می‌توانستند در موقعیت‌های خاص از پادشاه دادخواهی کنند. خواجه نظام‌الملک

سیاستمدار قرن پنجم و وزیر فرهیخته سلجوقیان، در بند نخست سیاست‌نامه تأکید می‌کند که ایزد تعالی در هر عصری یکی را از میان خلق به هنرهای پادشاهانه می‌آراید «تا مردم اندر عدل او روزگار» بگذرانند (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۸۶: ۱۰).

در همین عبارت، نشانه هر دو ویژگی پادشاهی پیش از اسلام یعنی برخورداری از فرآیندی و دادگری را می‌توان یافت. اساس حکمرانی نزد او دادگری و جلوگیری از ستمگری دولتیان است. در نظر او رسیدن به رضای حق با احسان به خلق و رفتار عادلانه و گسترش عدل در میان مردمان دست یافتنی است (نظام‌الملک، ۱۳۷۶: ۱۳). این نگاه که شاهی عطیه و تقدیر الهی است و از این رو، حکم شاه عین قانون است، در تمام سلسله‌های پادشاهی ایرانی تا شاهان قاجار و حتی پس از آن نیز به نحوی دیگر قابل ردگیری است. همین جایگاه برای شاه، که متکی به مشروعیتی بیرون از جامعه بود، موجب می‌شد تا حکم شاه واجد مشروعیت و بروز هر نوع خشونت از سوی او پذیرفتنی باشد.

کهن‌ترین متن موجود که در ایران درباره خشونت سیاسی می‌توان به آن اشاره کرد، «نامه تنسر به گشنسپ» است که در زمان اردشیر بابکان نگارش شده بود. در این نامه که در قرن هفتم با دخل و تصرف‌هایی ترجمه شد، عقوبت و مجازات را بر سه گناه تعریف می‌کند: «یکی میان بنده و خدای عزة اسمه، که از دین برگردد، و بدعتی احداث کند در شریعت، و یکی میان رعیت و پادشاه، که عصیان کند، یا خیانت و غش، یکی میان برادران دنیا، که [یکی] بر دیگری ظلم کنند». تنسر سنت شاه را در برخورد با داعی زندانی کردن و ارشاد او و در صورت عدم ارشاد اعدام او، در برخورد با عصیان علیه پادشاه، کشتن عده‌ای و نگه داشتن عده‌ای دیگر در خوف و رجای بخشش و اعدام تا درس عبرت باشند و در سومی عمل کردن همچون سنت سالف یعنی قصاص برمی‌شمرد (ابن اسفندیار، ۱۳۵۴: ۶۳). او اشاره می‌کند که اگر در جامعه، «طمع ظاهر شد، ادب از ما برخاست، نزدیکتر به ما دشمن شد، و آنکه تبع ما بود متنوعی در سر گرفت، و آنکه خادم بود مخدومی، عامه، همچون دیو که از بند بگشایند، کارها فرو» گذارند «و به شهرها دزدی و فتنه و عیاری و شغلهای بد پراکنده» شود، تا آن جا که «بندگان بر خداوندگاران، دلیر» و «زنان بر شوهران، فرمانفرمای» شوند، اگر شهنشاه در این شرایط «در عذاب و سفک دماء چنین قوم، افراط به جائی رساند که منتهای آن پدید نبود، ما آن را زندگانی می‌دانیم و صلاح، که در روزگار مستقبل، اوتاد ملک و دین هر آینه بدین محکمتر خواهد شد، و هر چه عقوبت بیشتر کند، تا این اعضا هر یک با مرکز خود روند، محمدمت بیشتر یابد» (ابن اسفندیار، ۱۳۵۴: ۵۹-۶۰). بنابر این، سیاست

مردمان بدکار و شریر و فتنان که فتنه سیاسی هم در آن می‌گنجد «مخافت صرف» (ابن اسفندیار، ۱۳۵۴: ۶۳) بود. خواجه نظام‌الملک نیز در *سیاست‌نامه* در چند فصل به شورش مزدکیان و باطنیان و قرمطیان و خرمدینان و درستی سرکوب خشونت‌بار و قتل عام آنان که بخشی از آن متعلق به دوره اسلامی است، به تفصیل اشاره و تأیید می‌کند.

پس از مشروطه اما، جایگاه فرایزدی و ظل‌اللهی فرو ریخت و اعمال خشونت توسط حکومت معطوف به قانون شد. هیچ اراده شخصی برای اعمال خشونت دارای وجهت قانونی نبود. تأسیس عدالتخانه و در نهایت دادگستری برای این بود که مجازات از سوی حکومت، در چارچوب قانون و به عبارتی مبتنی بر اراده جمعی و پس از فرایندهای دادرسی اعمال شود و حکومت نتواند حتی مخالفان سیاسی خود را بر اساس امیال شخصی شاه و حاکم، مانند تمام دوران پیش از مشروطه سرکوب کند. تمام سخن مشروطه‌خواهان مقید کردن قدرت حکومت به قانون و جلوگیری از تعدی دلبخواه حاکمان به جان و مال و ناموس مردم بود (تبریزی، ۱۳۸۸؛ آدمیت، ۱۳۸۸). موارد نقیض این خواسته به رغم استقرار نهادهای مربوطه، در دوران محمدعلی شاه و کودتای او علیه مجلس مشروطه، سرکوب‌ها و استبداد رضا شاه (سوری لکی، ۱۳۹۲؛ عابدی شهر، ۱۳۷۶) و خودکامگی محمدرضا شاه پس از مرداد ۳۲، نقض قانون مشروطه و فاصله گرفتن ساختار سیاسی از نهادهای قانونی مشروطه بود. حتی در نگاه مردم، خشونت‌ورزی مخالفان سیاسی نیز مشروعیت عمومی پیدا نکرد. هم در دوران مشروطه، مردم نسبت به خشونت‌ورزی سوسیال دموکرات‌ها تبری می‌جستند و نسبت به عملکرد هرج و مرج طلبانه آنان دچار خستگی و یأس از اثربخشی مشروطه شدند (آجودانی، ۱۳۸۳؛ آبادیان، ۱۳۹۰)، و هم در رفتارهای انقلابی سازمان‌های چریکی مانند ماجرای سیاهکل که گل سرسبد مبارزه مسلحانه پیش از انقلاب است، و تلاش برای تکرار آن با عدم همراهی جامعه بویژه روستاییان مواجه هستیم (اشرف، ۱۳۵۷: ۹۷).

تا پیش از مشروطه بر آمدن مخالفان سیاسی و به مبارزه طلبیدن قدرت مسلط بستگی بسیاری به عملکرد حکومت مرکزی داشت. ضعف قدرت حاکم در اعمال سلطه و ناتوانی در همراه کردن قدرت‌های محلی با خود و نیز خروج از دایره دادگری نسبت به رعایا را می‌توان از عمده دلایل خروج بر قدرت مرکزی و شخص شاه و تضعیف بنیان‌های اعتقادی به قدرت او دانست. مخالفان حکومت در این دوران، هویت خود را از ایل، طایفه، شهر، محل و مذهب دریافت می‌کردند. به همین جهت، افراد تشکیل‌دهنده این هویت‌های جمعی، نه فردی مستقل، بلکه عضوی تابع از کل محسوب می‌شدند. آن‌ها برای خشونت‌ورزی به همان مبانی قدرت مسلط اتکا داشتند. سقوط قدرت

مرکزی به معنای از دست دادن پشتوانه‌های الهی مشروعیت نظام بود، هر کس با هر میزان غارت و کشتار بر قدرت می‌نشست و نظم برپا می‌کرد، به معنای خواست و اراده الهی در به دست گرفتن قدرت توسط او بود. این قاعده تا زمان مشروطه قابل پیگیری است.

اما با مشروطه و پس از آن، مبنای اعمال خشونت سیاسی در بین بخشی از مخالفان حکومت، نه خارج شدن حکومت از دادگری، بلکه باور به یک ایدئولوژی بود. ایدئولوژی از یک سو میزان انحراف حکومت را از آن چه باید باشد، نشان می‌داد و به مبارزه خونین با حکومت مشروعیت می‌بخشید و از سوی دیگر، مبارزه مسلحانه را برای ساقط کردن حکومت و در انداختن نظامی دیگر توجیه می‌کرد. باور به سوسیالیسم به عنوان نظامی معارض با نظام سلطنتی استبدادی که ابتدا در کمیته سوسیال دموکرات‌های فرقه قفقاز و روسیه پیش و حین انقلاب مشروطه خودنمایی کرد (آجودانی، ۱۳۸۳)، و رفته رفته باور به انترناسیالیسم و سوسیالیسم جهانی از طریق انقلاب جهانی طبقه کارگر با برآمدن ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و مائوئیسم در گروه‌های مارکسیستی مانند حزب کمونیست ایران، حزب توده، چریک‌های فدایی خلق، حزب دموکرات آذربایجان (حسنلی، ۱۳۸۶) و کردستان و در سطحی دیگر در برخی گروه‌های چریکی اسلامی مانند سازمان مجاهدین خلق از یک سو و نیز باور به اسلام ناب و خالص و بازگشت به سنت در قالبی ایدئولوژیک در حزب ملل اسلامی (حسن‌زاده، ۱۳۸۲)، گروه فدائیان اسلام (فدائیان اسلام، ۱۳۵۷) و گروه ابوذر (سیف، ۱۳۵۹) از جمله نمونه‌های خشونت‌ورزی سیاسی علیه نظم موجود با تمسک به مبانی ایدئولوژیک است که پس از مشروطه، یا دست به سلاح بردند و ترورهای بسیاری را به انجام رساندند و یا زمینه‌های بروز اقدامات مسلحانه را فراهم آوردند.

ب) اهداف و مقاصد خشونت

خشونت سیاسی، پیش از مشروطیت ایران، معطوف به تغییر ساختار و مناسبات سیاسی و اجتماعی نبود. هر دو سوی خشونت یعنی آن چه از سوی قدرت سیاسی اعمال می‌شد و نیز آن چه از سوی جامعه و گروه‌های رقیب بروز پیدا می‌کرد، در کل، در جهت تداوم ساختارها، مناسبات و الگوهای سیاسی و اجتماعی موجود با تغییر در رأس هرم قدرت، کارگزاران و یا سلسله حاکم بود. در تمام دوران پیش از مشروطه، که با تغییرات بسیار زیادی در قدرت سیاسی همراه بود و طوایف متعددی بر ایران حاکم شدند، مناسبات اجتماعی و تولیدی در ایران و الگوهای حکمروایی تغییر چشمگیری نیافت (فوران، ۱۳۷۸). به عبارتی، خشونت ناشی از رقابت در درون هسته قدرت سیاسی و نیز

تعارض‌ها و تقابل‌های قدرت سیاسی حاکم با معارضان و مخالفان خود در درون یک گفتمان مسلط انجام می‌شد و مخالفان نیز ذیل همان گفتمان عمل می‌کردند. برای همین، اهداف برآمدن قاجار و براندازی زندیه، با برآمدن افشار و سرکوب معارضان پراکنده، و یا برآمدن صفویه و حتی پیش از آن، تفاوت چشمگیری ندارد.

با مشروطه، خشونت سیاسی در گفتمان‌های متفاوت شکل گرفت و پیش رفت. از همان آغاز شکل‌گیری مبارزات مشروطه‌خواهی غیر از گفتمان حفظ نظام موجود که از سوی قدرت سیاسی حاکم بیان می‌شد و بخشی از نخبگان غیر سیاسی مانند روحانیان از جمله شیخ فضل‌الله نوری نیز از آن دفاع می‌کردند و خشونت در سرکوب مخالفان را حق جایگاه شاهی می‌دانستند، گفتمان مشروطه‌خواهی نیز در مبارزه برای استقرار نهادهای قانون‌گرا با تنوع دیدگاه‌ها حضور داشت. در میان مشروطه‌خواهان، از همان ابتدا گروهی اتکا و کاربرد خشونت برای پیروزی را در برنامه خود داشتند. این طیف از یک سو، وابستگان به فرقه سوسیال دموکراسی قفقاز و روسیه و بعدها اجتماعیون - عامیون بودند که هدف اصلی‌شان براندازی تمام مناسبات اجتماعی و سیاسی موجود و در انداختن نظم نوین، حتی با اتکای به ترور، بمب‌گذاری و ایجاد ترس و وحشت بود؛ فعالیت‌های حیدر خان عموغلی و سپس کمیته مدهشه یا دهشت حزب دموکرات از این جمله است. قرائت مارکسیستی از تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ایجاد نسبت تساوی بین نظام ارباب - رعیتی با نظام فئودالی و لزوم اتحاد پرولتاریای ایران با پرولتاریای جهانی و در انداختن نظام سوسیالیستی با نابودی سلسله قاجاریه و با استفاده از عملیات تروریستی ابعاد نوین خشونت سیاسی در ایران است که از زمان جنبش مشروطیت به این سو سر برآورد (آجودانی، ۱۳۸۳: ۴۰۹-۴۴۲). این جریان، بعدها و در دهه ۴۰ و ۵۰ خشونت‌ورزی خونبار را نه به عنوان تاکیک بلکه به مثابه استراتژی پی گرفت (احمدزاده، ۱۳۵۹) و مبارزه مسلحانه از سوی چندین گروه و در رأس آنان سازمان مجاهدین خلق با هدف رسیدن به جامعه بی‌طبقه توحیدی و رها از سلطه امپریالیسم (سازمان مجاهدین، ۱۳۵۸) و سازمان چریک‌های فدایی خلق با هدف در انداختن انقلاب پرولتری در مبارزه با امپریالیسم جهانی و رسیدن به جامعه سوسیالیستی شکل گرفت. علاوه بر این که جریان اسلام‌گرای ایدئولوژیک مانند فداییان اسلام، حزب ملل اسلامی و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی نیز با هدف بازگشت به قوانین اسلامی و ایجاد حکومت اسلامی در ایران، ترور و خشونت‌ورزی خونبار را به عنوان روش رسیدن به هدف خود پذیرفتند.

ج) شکل و قالب و وسایل اعمال خشونت

اشکال خشونت سیاسی و ابزار و لوازم اعمال خشونت در دو دوره پیش و پس از مشروطه تفاوت قابل ملاحظه‌ای داشته است. پیش از مشروطه این خشونت در قالب کشتار و یا کشتن خشن به همراه شکنجه و یا کشتن سخت و نیز نقص عضو از هر دو سوی قدرت سیاسی مسلط و مخالفان و معارضان همراه بود. غیر از این که بخش اصلی کشتار در یورش‌ها و جنگ‌های داخلی برای کسب قدرت و یا حذف قدرت موجود به وقوع می‌پیوست، که عمدتاً در قالب حذف مخالفان و رقبا به صورت فردی و یا گروهی بود. کشتار به معنای کشتن تعداد زیادی از افراد مرتبط با موضوع مانند کشتار برمکیان، کشتن یک فرد یا چند نفر از مخالفان یا رقبای احتمالی مانند اعضای خاندان پادشاهی و یا نقص عضو خاطیان از این جمله است. در این خشونت‌ها عمدتاً از وسایل تیز مانند شمشیر و قمه برای کشتن، کندن پوست سر، بریدن اعضای بدن، آتش برای سوزاندن و روغن و سرب داغ برای کور کردن و طناب دار استفاده می‌شد (غفاری فرد، ۱۴۰۰). از اواخر دوران قاجار است که سلاح گرم نیز به این جمع افزوده شد. علاوه بر این که شکنجه و حذف برخی فعالان سیاسی فارغ از انجام یا عدم انجام اقدام مسلحانه از سوی آنان، بویژه از پهلوی دوم به این سو، شکل و قالبی متفاوت و سازمان یافته پیدا کرد. نکته مهم این است که در این دوران، فرد یا گروه هدف خشونت مانند خاندان، ایل و طایفه از ابتدا مشخص است. ولی در سوی مخالفان قدرت مسلط بعد از انقلاب مشروطه، هدف خشونت فقط گروه حاکم و حذف آن نیست. هدف امر مقدس دیگری است که خشونت مربوط به آن می‌تواند هر فردی در هر نقطه‌ای از کشور را که به نحوی در نظام سیاسی مستقر مشغول به فعالیت است، فارغ از مواضع سیاسی آن‌ها و یا حتی افراد عادی و شهروندان خارج از منازعه دو طرف را در برگیرد. ایجاد رعب و وحشت در میان مردم با ترور و بمب‌گذاری از همان مبارزات مشروطه‌خواهی توسط گروه حیدرخان عمواعلی تا حمله سیاهکل و ترورهای بعدی، حمله به بانک‌ها و کشتن محافظان و کارمندان آن‌ها برای تأمین مالی مبارزه حرفه‌ای، و حمله به کلانتری‌ها و کشتن افراد پلیس به عنوان افتخارات انقلابی گروه‌های باورمند به مبارزه مسلحانه از این جمله است.

صورت‌بندی تمایزات

تفاوت‌ها و تمایزهای خشونت سیاسی پیش و پس از انقلاب مشروطه با در نظر گرفتن ویژگی‌های اجتماعی این دو دوره، ابعاد گوناگون و متنوعی دارد. این ویژگی‌ها در سه سطح مبانی، اهداف و

شکل و قالب بررسی شدند. در این قسمت، مهم‌ترین ویژگی‌های مستخرج از این سه موضوع کلی به تفکیک دو دوره پیش و پس از مشروطه ارائه می‌شود.

الف) پیش از مشروطه

۱. هر نوع خشونت‌ورزی شاه معادل اعمال حاکمیت و دادگری قلمداد می‌شد. مگر در جایی که حاکم محلی منسوب از سوی او، به سخت‌گیری علیه رعایا دامن می‌زد و آن سخت‌گیری‌ها موجب اعتراضات رعایا و مردم و در نهایت درگیری بین مردم و عمال حاکم محلی می‌شد و با مداخله شاه پایان می‌یافت (سیوزی، ۱۳۷۳). تصمیم شاه برای مجازات هر فرد، چه شامل فرد و یا خاندان او از کوچک و بزرگ فارغ از نقش آنان در اتهامات و یا جرم، حق حاکم برای اعمال قدرت و قانون تلقی می‌شد. قتل خاندان برمکی نمونه‌ای از این نوع است که هیچ اعتراضی را به همراه ندارد (خواجہ نظام‌الملک، ۱۳۸۶).

۲. اعمال خشونت سیاسی تابع رویه حقوقی، نوشته شده و ضابطه‌مند نبود و حاکم یا شاه بر حسب تشخیص خود حکم صادر می‌کرد. برای همین از یک حاکم به حاکم دیگر متفاوت می‌شد، و گاه بدون طی رویه‌ای حکم صادر و اجرا می‌شد. از این رو، نقش نزدیکان و معتمدان و حتی وضعیت روحی شاه در هنگام صدور رأی و محتوای آن اثرگذار می‌شد. ناصرالدین شاه، افرادی را که گرد آمده بودند تا درباره اصلاح وضع ایران هم‌اندیشی کنند، بدون محاکمه یا پرسش، درون چاه انداخت و خود نیز سی گلوله به آنان شلیک کرد (ناظم الاسلام کرمانی: ۱۳۸۴: ۱۷).

۳. خشونت سیاسی وجهی تنبیهی داشت. سیاست کردن و گوشمالی دادن، این وجه تنبیهی را به خوبی نشان می‌دهد. از این رو، به راحتی دامن جمع منتسب به فرد مورد نظر را نیز در بر می‌گرفت. جرم فرد، جرم خاندان و طایفه قلمداد می‌شد، چرا که هویت‌های جمعی انتسابی اهمیت داشت و همه مشمول تنبیه و مجازات می‌شدند؛ مانند قتل عام مزدکیان در دوره ساسانیان، برمکیان در دوران عباسیان، و تکه‌لوه‌ها در دوران صفویه.

۴. اعمال خشونت سیاسی بدون تناسب با جرم یا اتهام رخ می‌داد و عمدتاً مجازات‌ها سنگین گرفته می‌شد تا در جامعه هم ایجاد رعب و وحشت کند و هم احساس امنیت بیافریند تا از عمل مشابه بازدارد. مرگ، یکی از متداول‌ترین مجازات‌ها برای بسیاری از جرایم و سرپیچی‌های سیاسی در نظر گرفته می‌شد. منتها نوع مرگ متفاوت بود: از مرگ‌های آسان تا مرگ‌های

- همراه با زجر و گام به گام و زمان‌بر. سخت‌کشی یکی از شیوه‌های مرسوم مجازات بود که گاه در حضور حاکم و یا ساکنان شهر اجرا می‌شد (غفاری‌فرد، ۱۴۰۰؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴).
۵. اعمال خشونت سیاسی در بسیاری از مواقع برای پیشگیری از وقوع اتفاق احتمالی رخ می‌داد، بدون این که هیچ جرمی و یا سرپیچی از فرمانی رخ داده باشد. کشتن رقبای حکمرانی و یا نقص عضو آنان بویژه کور کردن امری بسیار متداول در بین پادشاهان بود و زکاوت شاه در خفه کردن فتنه‌پیش رو در نطفه به حساب می‌آمد.
۶. اعمال خشونت سیاسی مبتنی بر رابطه ایل، طایفه و خاندان شکل می‌گرفت. از این رو، نوعی بزرگ‌سالاری و اطاعت از رأس قدرت در منازعات خشونت‌بار وجود داشت. بنا بر این، نقش شخص شاه، حاکم محلی، صاحب منصبان کشوری و لشکری از یک سو، و رؤسای خاندان‌ها و طوایف از سوی دیگر در اقدام به خشونت سیاسی از طریق دامن زدن به منازعه و یا حذف و تنبیه خشونت‌آمیز برجسته بود.
۷. اعمال خشونت سیاسی از سوی گروه‌ها و افراد رقیب نظام حاکم در قالب شورش‌های محلی، تا به دست گرفتن کنترل و اعمال قدرت در منطقه نفوذ خود، نه برای از بین بردن مناسبات اجتماعی موجود، بلکه برای به دست آوردن قدرت سیاسی، تعدیل قدرت سیاسی موجود و مقابله با ستمگری و درخواست دادگری بود. از این رو، حاکم جدید نیز در چارچوب همان مناسبات عمل می‌کرد؛ حتی اگر حاکمی به نسبت دادگر می‌بود.
۸. اعمال خشونت سیاسی، مبتنی بر قدرت فائقه و یا مبتنی بر حمایت گروه‌های همخون و اجتماع محلی بود. از این رو، نوع روابط نخستین و چهره به چهره و هویت‌های منتسب در این زمینه نقش‌آفرین بود. منازعات سیاسی، در چارچوب ساختارهای مبتنی بر نقش‌های محول شکل می‌گرفت و از اینرو، اعضای ایل، طایفه و محله و ... ملزم به تبعیت و همراهی بودند و هویت مستقل نداشتند.

ب) پس از مشروطه

۱. ساخت قدرت در این دوران خود را نه در مواجهه با خاندان‌ها و طوایف، بلکه در مواجهه با افراد و سازمان‌های نوین می‌دید. برای همین، خشونت معطوف به فرد خاطی از نگاه حکومت، دیگر دامن خاندان و طایفه را که عمدتاً نقشی در موضوع مورد اتهام نداشتند، نمی‌گرفت، بلکه معطوف به همان فرد و گروه و سازمان او می‌شد. حکومت در برخورد با آرائی، او و هم‌فکران و هم‌مسئولانش را دستگیر کرد و کاری با خانواده و خاندان آن‌ها نداشت.
۲. با تدوین و تصویب قوانین حقوقی و کیفری حتی در جرایم سیاسی، خشونت سیاسی تابع ضوابط نوشته شده گردید. هر چند صاحبان قدرت و گروه‌های سیاسی و سازمان‌های امنیتی فراتر از ضوابط قانونی نیز عمل می‌کردند. اما در بسیاری از موارد مجبور به تشکیل پرونده و یافتن دلایل برای دادگاه بودند، حتی اگر ساختگی باشد.
۳. اعمال خشونت، مبتنی بر شکل‌گیری سازمان‌های نوین شد تا قانون حدود و چارچوب آن را تعیین و نظارت کند. دادگری در صدور حکم برای اعمال خشونت، منوط به طی مراحل دادرسی بر اساس قوانین مصوب شد، نه بر اساس مجموعه‌ای از اصول کلی بین‌الذلهانی و ثبت شده در نامه‌ها و کتاب‌های دینی و حکما و فیلسوفان و نظر خاص رأس قدرت. هم‌چنین تشکیل واحدهای خاص سازمانی در شهربانی و ارتش و بعدها تشکیل ساواک و کمیته ضد خرابکاری و حتی در سوی مخالفان، تشکیل احزاب سیاسی و سازمان‌های نوین چریکی حکایت از نقش ویژه سازمان‌های نوین و هویت‌های منتسب و نقش‌های محقق و فاصله گرفتن از نسبت‌ها و روابط خاندانی و طایفه‌ای در اعمال خشونت داشت.
۴. خشونت متناسب با جرم اثبات شده در نظر گرفته شد و از سوی دیگر سخت‌کشی نیز منع گردید و مجازات‌های ترمیمی در کنار تنبیه جایی برای خود باز کرد. هر چند در میان گروه‌های سیاسی با مشی مسلحانه این نکته جایگاهی نداشت و هدف مقدس مبتنی بر ایدئولوژی، خشونت نسبت به هر کسی را مشروع جلوه می‌داد.
۵. مبارزه با نظام مستقر، با هدف براندازی مناسبات موجود و استقرار مناسبات نوین انجام می‌شد. این مناسبات از سوی ایدئولوژی از پیش تعریف شده بود و مشی خشونت‌بار در مبارزه به دنبال تحقق اهداف ایدئولوژیک بود.

جمع‌بندی

بسط نهادی جامعه ایران به عنوان نمادی از فرایند مدرنیسم و توسعه با سازمان‌های نوین از مشروطه آغاز شد و تغییرات عمیقی را در جامعه ایران ایجاد کرد؛ به طوری که پیش و پس از مشروطه، ایران با دو دوران متفاوت مواجه شد. می‌توان این دو دوران را به رغم فراز و فرودهای بسیاری که در هر دوره وجود دارد، با در نظر گرفتن عناصر هویت‌بخش هر دوره، با یکدیگر مقایسه کنیم. برآمدن قانون به عنوان قاعده اصلی انتظام اجتماعی و تفکیک قوای سیاسی و کاهش قدرت شاهی؛ شکل‌گیری فرایند تمایز اجتماعی و تفکیک ساختی - کارکردی و تغییرات نهادی که به قول گیدنز به نوعی از جا‌کندگی جامعه ایران و انقطاع‌های مدرنیت انجامید؛ تضعیف نظام ارباب - رعیتی و سپس برچیدن آن با اصلاحات ارضی (لمپتون، ۱۳۹۴)؛ شکل‌گیری جامعه مدنی مدرن در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی؛ برآمدن نهادهای جدید همچون رسانه، آموزش مدرن بویژه دانشگاه؛ رشد بطیء شهرنشینی و بعد از چند دهه رشد شتابان آن و سنگین شدن وزنه شهرنشینی به شیوه‌های دیگر زندگی (حسامیان، اعتماد و حائری، ۱۳۷۷)؛ کاهش شدید زندگی کوچ‌نشینی با تخته‌قاچو کردن آن‌ها و سپس اقتضات زندگی نوین و در نهایت کاهش جدی اثرگذاری ایلات در نظام سیاسی ایران (عابدی شهر، ۱۳۷۶؛ بهادری قشقایی، ۱۴۰۱)؛ ورود ایران به اقتصاد جهانی با شکل‌گیری اقتصاد ملی و کالایی شدن کامل محصولات و نیروی کار و جذب شدن در بازار سرمایه‌داری بویژه با اکتشاف و افزایش استخراج نفت (کاتوزیان، ۱۳۷۷)؛ شکل‌گیری و رشد پر سرعت سازمان‌ها و مؤسسات جدید (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸) بویژه سازمان‌های بروکراتیک؛ کاهش خودبسندگی زندگی روستایی و عشایری و جای‌گیری آن‌ها به عنوان حلقه‌ای از نظام تولید ملی و پاسخ به نیاز بازار در سطح ملی و بین‌المللی؛ کم رنگ شدن مناسبات طایفه‌ای و خویشاوندی و خاندانی و تقویت روابط مبتنی بر نقش‌های محقق و متناسب با سازمان‌های نوین در فرایند وانهادن بخشی از کارکردهای نهادهای پیشین و ضرورت‌های کارکردی نوین مبتنی بر نیازهای برآمده از مناسبات جدید اجتماعی، و تغییر در مناسبات تولیدی و شکل‌گیری مناسبات تولید سرمایه‌داری (فوران، ۱۳۸۶) از جمله تغییراتی است که در ایران پس از مشروطه این از جا‌کندگی نسبت به پیش از آن را به خوبی به نمایش می‌گذارد.

به تبع این تغییر که تمام اجزای زندگی اجتماعی و فردی ایرانیان را در بر گرفته است، به خوبی می‌توان دو دنیای کاملاً متفاوت پیش و پس از مشروطه را ترسیم کرد و بر مبنای آن، گونه‌های دوگانه پدیده‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داد. خشونت سیاسی یکی از پدیده‌های اجتماعی

است، که این تغییر عمیق را در خود دید. از یک سو، اعمال خشونت سیاسی بر اساس اراده شخصی و بی‌قاعده سلطان و حکام محلی و وابستگان به دربار بر علیه مخالفان و معارضان که تا پیش از مشروطه پذیرفته شده بود، هم فاقد وجاهت قانونی و اجتماعی شد و هم به سازمان‌های نوین سپرده شد که در مناسبات سازمانی از اراده شاه خارج بود. اما نمی‌توان غافل بود که به رغم تغییرات نهادی، نظام سیاسی مستقر، خشونت سیاسی را در قالب سازمان‌های نوین به گونه‌ای تداوم بخشید که از مناسبات قانونی فراتر رفت و حقوق شهروندی را نادیده گرفت. از سوی دیگر، مبارزه سیاسی برای کسب قدرت به جای هویت‌های طایفه‌ای و ایلی، از هویت‌های سازمانی - حزبی شکل گرفته از مناسبات نوین سر برآورد. این هویت‌های سازمانی در دو گروه کلی جای گرفتند: گروهی که به دنبال تغییرات آرام و توسعه‌گرا و مبتنی بر نیازهای زندگی نوین در بستری از مبارزات قانونی پارلمانی بودند (مانند اعتدالیون در دوران مشروطه و جبهه ملی)، و گروهی که به دنبال تغییرات سریع و زیربنایی مبتنی بر دنیایی آرمانی (امت‌گرایانه و یا جهان‌وطنی سوسیالیسم پرولتری) در بستری از مبارزات انقلابی و نیز مسلحانه بودند (مانند انجمن اسلامی و سوسیال دموکرات‌ها در زمان مشروطه). این دو گروه که رفته رفته دو هویت متمایز اسلام‌گرا و مارکسیست‌گرا پیدا کردند، از همان ابتدای مشروطیت، فضای سیاسی ایران را با خشونت‌های تند و خونبار همراه کردند و با ایجاد فضای آنومیک، امکان مبارزات قانونی پارلمانی و توسعه‌گرا را با هدف درانداختن مناسبات نوین مبتنی بر ایدئولوژی سازمانی به محاق بردند؛ یکی با تکیه بر ایدئولوژی‌های سوسیالیستی مارکسیستی - لنیستی و مائوئیستی با شعار در انداختن نظام سوسیالیستی برآمده از انقلاب پرولتری و مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته، و دیگری (یعنی اسلام‌گرا) با تکیه بر ارزش‌های دینی سنت‌گرا و مبارزه با عناصر غیر دینی موجود و در نهایت در انداختن حکومت تابع احکام اسلامی، خشونت‌ورزی سیاسی مبتنی بر هویت‌های اکتسابی و تحلیل ارزشی تحولات تاریخی را در ایران رنگ و بوی ایدئولوژیک و رهایی‌بخشی مقدس دادند.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۹۰). بحران مشروطیت ایران. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبادیان، حسین (۱۳۹۲). *مفاهیم قدیم و اندیشه جدید*. تهران: انتشارات کویر.
- آجودانی، ماشالله (۱۳۸۳). *مشروطه ایران*. تهران: نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۸). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات گستره.
- آرتور، کریستین (۱۳۵۴). *وضع ملت، دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*. ترجمه مجتبی مینوی، تهران: انتشارات اساطیر.
- آرنت، هانا (۱۳۵۹). *خشونت*. ترجمه عزت اله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- احمدزاده، مسعود (۱۳۵۹). مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک. بی جا: سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران.
- اختر، محمدحسن (۱۳۹۹). بررسی عوامل و پیامدهای خشونت سیاسی در دوره صفویه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، اصفهان: دانشگاه پیام نور مرکز.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۵۴). *نامه تنسر به گشنسب*. تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- اشرف، حمید (۱۳۷۵). *جمع‌بندی سه ساله*. تهران: انتشارات نگاه.
- انگلیش، هلن و خیاطی، حسن (۱۳۹۹). «بررسی جامعه‌شناختی پیدایش گفتمان «سنت - مدرنیته» در میدان موسیقی ایرانی». *فصلنامه جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر*، دوره دوم، شماره ۱: ۱-۲۵.
- بهادری قشقایی، هوشنگ (۱۴۰۱). *اسکان عشایر در ایران*. ترجمه میلاد یزدان‌پناه و شیرعلی کیانیان، تهران: اندیشه احسان.
- تبریزی (مستشارالدوله)، میرزا یوسف خان (۱۳۸۸). *یک کلمه*. تهران: نشر شادگان. پیوندی، سعید (۱۳۸۴). «نقد خشونت سیاسی در ایران»، *نشریه بازتاب اندیشه*، شماره ۶۹: ۷۶-۸۸.
- جلایری، زهرا (۱۳۹۲). *قتل‌های سیاسی در دوره پهلوی اول*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- حائری، عبدالکریم (۱۳۷۴). *تشیع و مشروطیت در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- حسامیان، فرخ؛ اعتماد، گیتی، و حائری، محمدرضا (۱۳۷۷). *شهرنشینی در ایران*. تهران: آگه.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲). «تحلیلی بر دیدگاه‌ها و اندیشه‌های حزب ملل اسلامی». *فصلنامه علمی پژوهشی متین*، شماره ۲۱: ۶۱-۹۷.
- حسنلی، جمیل (۱۳۸۶). *فراز و فرود فرقهٔ دموکرات آذربایجان*. ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی.
- خرد، گروه مهندسی (۱۳۹۷). *داستان توسعه در ایران*. تهران: نشر لوح فکر.

- خواجه نظام الملک (۱۳۸۶). *سیاست‌نامه*. تهران: انتشارات فردوس.
- دلوری، ابوالفضل (۱۳۷۸). بررسی ریشه‌های خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در ایران. پایان‌نامه دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۷). *تقسیم‌کار اجتماعی*. باقر پرهام، بابل: کتابسرای بابل.
- دورکیم، امیل (۱۳۴۵). *قواعد روش جامعه‌شناسی*. ترجمه علم‌محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
- رضائی مقدم، بهنام (۱۳۸۱). *بررسی جامعه‌شناختی رابطه بین پایگاه اقتصادی اجتماعی و سیاسی با پتانسیل خشونت سیاسی (مطالعه موردی دانشجویان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز)*.
- پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، شیراز: دانشگاه شیراز.
- ساروخانی، باقر (۱۳۹۳). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۸). *شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران (از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰)*. بی‌جا.
- سوری لکی، پیمان (۱۳۹۲). بررسی پیامدهای اجتماعی و سیاسی قتل‌های سیاسی در ایران از ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ هـ ش. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ، قزوین: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.
- سیف (۱۳۵۹). *دفاعیات و اسنادی پیرامون گروه انقلابی ابودر*. بی‌نا، بی‌جا.
- سینایی، سید عطاالله (۱۳۸۵). «نظام ایللیاتی و الگوی حکومت در ایران». *نشریه علوم جغرافیایی*، جلد ۵، شماره ۶ و ۷: ۴۱-۵۶.
- سیوری، راجر (۱۳۷۳). *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شهری‌باف، جعفر (۱۳۷۱). *طهران قدیم*، تهران: معین.
- عابدی شهر، جواد (۱۳۷۶). *اسکان عشایر، بررسی تاریخی انگیزه‌ها و پیامدهای آن در دوره رضاشاه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- عاشقی، سعید (۱۴۰۰). *بررسی روانشناختی استبداد و خشونت سیاسی (مطالعه موردی پهلوی دوم)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۲). «طرح مسائل اجتماعی در ایران، اهداف و ضرورت‌ها»، *مجموعه مقالات مسائل اجتماعی ایران*. تهران: آگه، ۹-۳۴.
- عدالت‌نژاد، قربان (۱۳۹۴). *قتل‌های درون حاکمیتی دوره صفویه؛ مطالعه موردی زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ ق)*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- غفاری فرد، عباسقلی (۱۴۰۰). *تاریخ سخت‌کشی*. تهران: انتشارات نگاه.
- فدائیان اسلام (۱۳۵۷). *برنامه انقلابی فدائیان اسلام* (انتشار یافته در سال ۱۳۲۹). تهران: نذیر.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات رسا.

- قاراخانی، معصومه (۱۳۸۸). «نوسازی و خشونت سیاسی: بررسی تطبیقی کشورهای اسلامی». *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۴۵: ۱۵۹-۱۷۹.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). *ملت، دولت و حکومت قانون*. تهران: انتشارات مینوی خرد.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۷). *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰). *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کاظمی، محمود (۱۳۹۸). «قانون مدنی یا فقه فارسی: جستاری در منابع و ساختار قانون مدنی ایران». *پژوهش حقوق خصوصی*، دوره ۸، شماره ۲۹: ۲۴۹-۲۷۷.
- کرایب، یان (۱۳۸۶). *نظریه‌های اجتماعی کلاسیک*. ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۸۶). *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). *پیامدهای مدرنیت*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- لطفی میری، فریبرز (۱۳۹۹). *واکاوی نسبت فقر و خشونت سیاسی در جمهوری اسلامی؛ بررسی اعتراضات اقتصادی (۱۳۹۲-۱۳۹۸)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- لمتون، آن کاترین سواپن فورد (۱۳۹۴). *اصلاحات ارضی در ایران*. ترجمه مهدی اسحاقیان، تهران: امیرکبیر.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۶). *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- معیدفر، سعید (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی معاصر در ایران*. تهران: سرزمین ما.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۸). *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*. تهران: نشر نی.
- منتسکیو، شارل لویی (۱۳۶۲). *روح القوانين*. ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.
- نورث، داگلاس؛ والیس، جان ژوزف، وب، استیون بی. و وینگاست، باری آر. (۱۳۹۴). *سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: نشر روزبه.
- نورث، داگلاس؛ والیس، جان جوزف و واینگاست، بری (۱۳۹۷). *خشونت و نظام اجتماعی*. ترجمه بهنام ذوقی رودسری، تهران: انتشارات شیرازه.

- Kazemi, F. (1975). "Economic Indicators and Political Violence in Iran: 1946-1968". *Iranian Studies*, 8(1/2), 70-86.
- Torres, M. G. (2018). *State Violence, in Social Problems*. Edited by A. Javier Trevino, London: Cambridge University.